

قانون

جناب‌خان و مایپت‌ها

جناب‌خان زمانی که محبوب شد، به‌دلیل مسائلی که بر سر کبیرایت آن بین سعید سالارزهی و تلویزیون در گرفت، مدتی از حضور در خندوانه دور افتاد. بحرانی در این باره می‌گوید:ببینید! خیلی پیچیده است و ممکن است ایجاد سوءتفاهم کند اما کوتاه اینکه چون کار در شبکه نمایش خانگی شروع شده بود، بعد آمده بود تلویزیون، فرایندهای پیچیده کبیرایتی بین تهیه‌کننده یعنی همان آقای سالارزهی و تلویزیون ایجاد شد که این مذاکرات کمی به طول انجامید و یک فصل جناب‌خان نتوانست حضور پیدا کند. در انتهای فصل ۴ خندوانه، آقای سالارزهی و تلویزیون به یک آشتی و توافق رسیدند و جناب‌خان به تلویزیون بر گشت. شما همین الان ممکن است بروید در یک کشور اروپایی، یک غرفه‌ای را ببینید که عروسک‌های مایپت‌شورا دارند می‌فروشند و حتماً این اتفاق می‌افتد، یعنی کماکان این پروسه حواشی جذاب اقتصادی و فرهنگی دارد و حقوق مولف و همه کپی‌ها مشخص است و نوشته می‌شود که بالاخره یک کسی اینها را تالیف کرده، یک کسی نوشته، کسی ساخته؛ همه مشخص هستند و همه به حق و حقوقشان می‌رسند. رسانه‌ای که این را پیش کرده، سهم جدی دارد. به همین دلیل می‌گویم هیچ‌وقت نفهمیدم، چرا تلویزیون از این سرمایه‌هایی که در این سال‌ها خلق کرده استفاده نکرده‌واقعا، نه خودش استفاده کرد و نه همه کسانی که عمر و زندگی‌شان را گذاشته بودند برایش. شاید جدی‌ترین مثالش همین کلاقرمزی باشد. من واقعا در جریان جزئیات مناسبات آقای طهماسب، آقای جلیلی و آقای مدرسی با تلویزیون نیستم اما بالاخره نتیجه‌اش این شده که می‌بینیم؛ یعنی به‌نظرم، مردم، همه ما مخاطبان، تلویزیون و اهالی کلاقرمزی، همه‌مان با هم بازنده شدیم.

کلاقرمزی

روایت

کوچ به شبکه نمایش خانگی

بحرانی درباره کوچ ایرج طهماسب به شبکه نمایش خانگی و نبود کلاقرمزی در تلویزیون معتقد است: راجع به کلاقرمزی می‌گویم که همه با هم بازنده شده‌ایم و این به‌دلیل نبودن یک سیاست روشن مواجهه با تولیدکنندگان و هنرمندان است. فقط کلاقرمزی را نگویم، «شهر موش‌ها»، «مدرسه موش‌ها»، «خانه مادر بزرگ»، «زی‌زی گولو»، «سنجد»… کجا هستند؟ اصلاً مالکیتش صددرصد برای تلویزیون باشد، خوب بعد از آن چه؟ چه شد؟ چه می‌شود؟ مگر مالکیت جسم یک عروسک اهمیتی دارد اصلاً؟ یک چیزی یک جایی باید یک‌بار در تلویزیون شکل بگیرد که یک فرایند پویا و درست و زنده شود و جلو برود.

خیلی وقت‌ها در تلویزیون منن و ناظر بخش دوتایی می‌نشینیم و باهم درددل می‌کنیم. او هم در تیم من است. شاید با مدیر شبکه هم خیلی وقت‌ها بنشینیم درددل کنیم. سازوکار و سیستم مشکل دارد و نمی‌توانم از اشخاص نام ببرم. از نظر من دایره کمدی بسیار گسترده‌تر از این چیزی است که الان دارد بخش می‌شود، بدون اینکه نشان و منزلت اجتماعی زیر سؤال برود، به‌خصوص ما که ثابت کردیم چارچوب‌ها را رعایت می‌کنیم.

محمد بحرانی

آرزو

جناب‌خان؛ سفیر صلح

ایده‌آل محمد بحرانی برای ساخت یک برنامه عروسکی بدون هیچ محدودیت مالی و ممیزی چیست؟ بحرانی می‌گوید با جناب‌خان کار می‌کند اما چه کار می‌کند: به‌نظرم جهانش پتانسیل بزرگ‌تر شدن دارد. همین الان، شما اگر سوبه‌های جهانش را بشمارید به ابعاد زیادی می‌رسید. یک لب‌فروش دوره گرد که کودک کار بوده و الان مالک باشگاه بازی من ژرمن است، مابین این دو اتفاق یک جهان خیلی بزرگ است؛ یعنی یک کسی که تجربه‌ای زیسته و تجربه مواجهه با پایین‌ترین افشار اجتماع را دارد اما انقدر پررو و زورمند هست که یک باشگاه ثروتمند را خریده باشد، تجارث نفت کند، بیزینس من باشد، عاشق موسیقی نواحی باشد، با همه مردم ایران، حتی با آدم‌های بزرگ ایران ارتباط مویرگی داشته باشد، در بیرون او را بشناسند، از گلاسکو رنجرز و اینتراخت فرانکفورت به انتهاهم دوست داشته باشد کما اینکه یک‌بار شادی برنامه را به بچه‌های گلاسکورنجرز تقدیم کرد و ویدئوش در شهر گلاسکو دست به‌دست می‌شد؛ یعنی جهان می‌تواند این قدر گسترده باشد. یک عاشق تاناکم، خواستگار دائم، مالک، دوره‌گرد، مدعی و رقیب همه بازیگران ایران در همه‌نقش‌های کلیدی بوده جناب‌خان که همیشه رده و حقتش را خورده‌اند. این دنیا به من این قدرت را می‌دهد که با جناب‌خان ادامه دهم.

جناب‌خان می‌تواند سفیر صلح و موسیقی ایران در جهان باشد. خودش و دوستانش، آواها و موسیقی‌های نواحی ایران را گسترش دهند. ما خالو قنبر را به خندوانه آوردیم. من خیلی جنگیدم که همه ببینند، چرا چه برنامه‌سازها چه مدیران و چه حتی مردم که خالوقنبر را استگو به‌عنوان جوهر موسیقی نواحی جنوب، می‌تواند مهمان باشد و به همان اندازه سلب‌ریتی‌های پرفایتر که شما می‌شناسید، آدم مهمی است و اتفاقاً الان شب هم مدیران تلویزیون کیف کردند و هم مردم و هم ما. پس می‌شود که تلویزیون کاری کرد که با جناب‌خان داشته باشند ولی سعه‌صدر می‌خواهد.

گفت‌وگو با مسعود میر روزنامه‌نگار

خوی محمد بحرانی را می‌گویم که حالا در ۴۰ سالگی با ریش و موی سپید انگار ثابت کرده که صداپیشه‌ها عروسک‌گردانان به جای کاراکترها نشان هم زندگی می‌کنند. در یک مصر بهاری در دفتری که باید در چندروز آینده تحویل ساکنان جدید می‌شد با بحرانی درباره جناب‌خان، کارهای عروسکی در ایران و البته سرمایه‌های محبوب تلویزیون حرف زدیم و چکیده مکتوبش حالا هم‌ان چشمان شماست.

به‌عنوان بازیگر معرفی‌ام کرد. فکر می‌کنم نوروز ۸۰ یا ۸۱، دقیق یاد نمی‌آید. فکر کن یک دانشجوی کاملاً نابلد، بعد از یک سال دانشجویی یکپو جذب یک کار نوروزی خیلی مهم به کارگردانی آقای حکایتی، آقای خارج است، رشته نمایش دانشگاه تهران هنرهای زیبا قبول شدم. لیسانس تئاتر و بعد گرایش بازیگری گرفتم و برای کارشناسی ارشد، در دانشگاه تربیت مدرس کارگردانی خواندم.

کارگردانی هم خواندم، رشته دبیرستانی من ریاضی فیزیک بود، خیلی تصادفی که از حوصله این گفت‌وگو خارج است، رشته نمایش دانشگاه تهران هنرهای زیبا قبول شدم. لیسانس تئاتر و بعد گرایش بازیگری گرفتم و برای کارشناسی ارشد، در دانشگاه تربیت مدرس کارگردانی خواندم.

آغاز به کار با همان قصه‌ای است که همه جا گفته‌اند؟ خانم سعادت، اتفاق، سال ۱۳۸۰ می‌خواهید راجع به آن صحبت کنید؟

بله. کمی خنده‌دار است ولی من حتی یک تئاتر ندیده‌ام و وقتی که وارد دانشگاه تهران، دانشکده هنرهای زیبا، رشته تئاتر شدم، این‌هم جزو جو‌کهای تاریخ است.

چطور اتفاق افتاد؟

خیلی تصادفی. به‌خاطر علاقه به یک دوست، کتکور هنر دادم، خدا خواست و ر تپهام خوب شد. آمدم و مصاحبه تئاتر دادم. نمی‌دانم به غلط، در مصاحبه دیوانه‌بازی در آوردم و آنها فکر کردند او به اندازه کافی دیوانه است! و قبولم کرد ولی واقعا هنوز یک تئاتر هم ندیده بودم، یعنی نخستین باری که وارد هنرهای زیبا و وارد دیار تمان تئاتر شدم، دیدم یک‌سری آدم دارند ادا در می‌آورند که بعداً فهمیدم اسمش تمرین بدن و بیان است و راستش اینها به‌نظرم خل آمدند چون منم ریاضی خوانده بودم! اما به سرعت به اتفاقات عروسکی علاقه‌مند شدم. خب فکر کنید که شما به‌عنوان یک تئاتر ندیده، اول خل‌بازی‌های تئاتر زنده را می‌بینی که چقدر باحال است، بعد می‌بینی که یک‌سری آدم خل‌تر از اینها هستند که با ۲۰ متر قد و صدوچندکیلو وزن و عروسک دستشان گرفته‌اند و دارند کارهایی می‌کنند و می‌گوین: «اوه این عجب جهان بدم‌زای است». کار من با صداپیشگی یک گوسفند شروع شد. من اینقدر تمرین دیگر دانشجویها را از آن سوراخ دیوار – در یک بخش شیشهای در پلاتوها- نگاه کردم، یک کارگردان خال‌بالایی عروسکی آمد و گفت بی‌تا، خجالت‌نکش، من سال پایینی بودم و او گفت بیا ما داریم یک کار عروسکی می‌کنیم و تو هم یک کاری کن. گفتم من که چیزی بلد نیستم. گفت بیا این گوسفند را بگیر و کاری به متن نداشته باش و چراژ خودت داشته باش. وسط آن بگو «ع». من هم صدایم خیلی رئالیستی شبیه گوسفندها بود و می‌توانستم عین گوسفند واقعی بع بگویم. به‌چه‌به‌ها شوخی آن زمان می‌گفتند «ع بلورین» را در جشنواره گرفتیم و بعد دیگر پرت شدم در دنیای عروسک…

پس خیلی زود زندگی‌تان عروسکی شد.
خیلی زود. بعد دیگر خانم سعادت در همان جشنواره‌ها من را دید و به آقای بهرام شاه‌محمدلو معرفی کرد برآی کار «نی‌نی‌مون» که یک کار عروسکی زنده بود. خانم پورمختار صدای عروسک را می‌گفتند و من و علیرضا ناصری بازی می‌کردیم.

الان در فضای تصویری ما، برنامه عروسکی محدود است به جناب‌خان در خندوانه و بچه‌های مهمونی، چیز دیگری هم داریم؟
ببینید حقیقت این است که داریم و شاید احتیاج به پوش خبری بیشتر از سمت رسانه‌های قدرتمندی مثل شما، و حتی خود تلویزیون هست. خیلی از تیم‌هایی که در واقع ریشه در تمرین‌های کلاقرمزی هم دارند، در این یکی، دو سال کار کرده‌اند و نتیجه کارشان هم قابل دفاع است؛ مثلاًامیر سلطان احمدی در شبکه نسیم یک کاری را کارگردانی کرده است که به‌زعم من مخاطبش بزرگسال است. به اسم «شبکه کوچک» که سری دوم آن به اسم «بالاخره» الان دارد بخشی می‌شود. یک تیم حرفه‌ای هستند که بهادر مالکی دارد در آن صدایم گوید و انگاهدایت و آزاده مؤبدی فرد هم هستند و تیم مهدی برقی، عروسک‌گردان جناب‌خان، آنجا عروسک‌گردان است، حامد دبیعی، شیمایخشنده عروسک‌گردان آقای همساده و خلاصه خیلی‌های دیگر هستند. همه این دوستان در این کار حضور دارند و خودامیر هم بسیار کارگردان خوش‌ذوقی است و عروسک‌ها هم خوب شده‌اند اما تبلیغاتش خیلی کم است؛ یعنی من خودم هم خیلی غمگینم برای اینکه به‌نظرم به به اندازه‌ای که شایسته‌اش است دیده نمی‌شود.

مکت

فرهنگ



گفت‌وگو با محمد بحرانی که رویاهای بسیاری برای جناب‌خان در سر دارد

بازار سرمایه‌های تلویزیون در رکود است

عکس همیشگی اساماعل

سال گذشته یکی از محبوب‌ترین برنامه‌های سیمیا باز بخش سریال «ترش و شیرین» بود؛ سسریالی به کارگردانی عطاران ۱۲–۱۰سال پیش ساخته شده. انگار بازار سرمایه‌های تلویزیونی بدجور را کداست.
بله، من باورم نمی‌شود که یک مجکر است رسانه‌ای در جهان کسانی مثل آقای طهماسب، آقای فردوسی‌پور، آقای عطاران و اینها را از دست بدهد. به‌نظرم هر رسانه‌ای و هر خردی در جهان به هر ضرب و زوری که شده اینها را حفظ می‌کند؛ برای اینکه بسیار آدم‌های محترمی هستند، آدم‌های سالم و کاربلدی هستند، آدم‌های درجه یکی هستند و به قول شما خیلی از آزمون و خطاهاپشان را در تلویزیون انجام داده‌اند؛ بنابراین من هم هرگز هیچ پاسخی پیدا نکردم که چرا اینها نباید در تلویزیون باشند…

چقدر این فاصله‌گذاری پرزنگ است که عروسک یک رسانه خوش، یعنی آموزش، یا عروسک یک رسانه است برای نقد. لاف‌لان چیزی که من در یافت می‌کنم این است که جناب‌خان، حتی برنامه آقای طهماسب و…، دیگر مخاطب‌شان اصلاً کودک نیستند و کار، دیگر کار آموزشی نیست. متوجه‌ام که ممکن است ۱۲کنته آموزشی هم در برنامه‌شان باشد ولی…

راستش از نظر من قبل از همه اینها سرگرمی است؛ یعنی انتقال حال خوش، یعنی نه آموزش است و نه نقد. به‌نظرم رسالت اصلی‌اش سرگرمی است. رسالت اصلی‌اش این است که کیف کنیم، حالا در کنار این رسانه‌ای که داریم با آن کیف می‌کنیم، می‌توانیم انتقادشان هم کنیم که احتمالاً لبه‌اش به اندازه یک انتقاد انسانی تیز نیست. ما از آن انتقاد هم خیلی ضرر نمی‌بینیم، خیلی اذیت نمی‌شویم. گفتم، مثل همان کاری که مبارک همه این سال‌ها در نمایش عروسکی خیمه‌شب‌بازی بازی کرده است. از طرفی هم حتماً بالاخره سوبه‌های آموزشی هم دارد. این سوبه‌های آموزشی می‌تواند آموزش بعضی از اتفاقات شهروندی، اجتماعی، محیط‌زیستی و… به همه سنین باشد ولی چون اصلاً کودک، فارغ از اینکه عروسک دارد چه می‌گوید دوستش دارد، حتماً یک سوبه آموزشی برای کودکان هم به‌صورت ناخودآگاه خواهد داشت. بعضی در عروسک‌ها ذاتا برای کودک ساخته می‌شوند و تا ابد هم برای کودک می‌مانند؛ مثل آن عروسک‌های سه‌سمی استریت که اگر اشتباه نکنم اصلاً کودک هستند؛ موزیک‌شان و دایره واژگانشان اما بعضی از عروسک‌ها دامنه‌شان گسترده است. شاید ذکر این نکته بد نباشد که عروسک دایره مخاطبان جناب‌خان این سال‌ها برای من خیلی عجیب بود؛ یعنی از چنین در شکم مادر چون من پیغامی داشتم از یک مادر که کودک من وقتی مثلاً موزیک‌های جناب‌خان بخش می‌شود، لگد می‌زند و من حال خوب او را حس می‌کنم تا بعد که همان بچه به دنیا آمده، باز برای من پیغام گذاشته که الان با موزیک جناب‌خان گریه‌اش آرام می‌شود تا هزاران پیغام از اینکه پدر بزرگ، مادر بزرگ، پدر و مادر، ما، مثلاً آخرین لیخندشان در جناب‌خان بود؛ یعنی یک دایره واقعا منفی چندماه تا مثبت ۹۰ سال مخاطب داشتم.

البته من کارهای بزرگسال را بیشتر دوست دارم و جنس کمدی بزرگسال را بیشتر می‌پسندم. جناب‌خان عروسک من را در کلاقرمزی هم ببینید، یعنی آقای همساده، به‌نظرم من که هر دو عروسک کامل بزرگسال هستم، با ذکر این نکته که باز بچه‌ها به‌خصوص بیعی را که می‌بینند دوستش دارند. خیلی کاری ندارند که چه می‌گوید، یک عروسک گوسفند بانمک است که احتمالاً دل‌شان می‌خواهد آنها هم یک دانه داشته باشند؛ دوستش دارند.

وقرت نیست جناب‌خان روتوش بشود و تغییر کند؟
حتماً باید این اتفاق بیفتد. کمالینکه به‌نظرم مدام این اتفاق افتاده. نمی‌خواهم ادعا کنم اما به‌نظرم جناب‌خان خیلی آفت محسوسی نداشت، احتمالاً شاید شما با من موافق باشید که کماکان زنده است و مثل همه آدم‌ها یک شب‌هایی بی‌نمک است و مثل همه آدم‌ها یک شب‌هایی حالش بهتر است؛ مثل همه‌مان که روزهای خوب و روز بد داریم. ما سعی کردیم مدام با ما کار، مدام با کار تیمی، با خواندن، دیدن و فکر کردن، هر روز و زنده نگه‌اش داریم، کماکان هم در مواقع همین دست‌فرمان را داریم و واقعا روزی که احساس کنم دیگر کار نمی‌کنند، جناب‌خان بارش را باید ببندد برود جنوب یا برود پارس…

در اندوخته ذهنی‌ام دارم و محمد نادری که آنجا سرپرست نویسندگان بود، پیشنهاد لب‌فروش بودن را داد و اسم جناب‌خان را هم محمد نادری گذاشت و خلاصه جناب‌خان در کوچه مروراید متولد شد و آنجا امد جان هم‌نقش آقای محترم را بازی می‌کرد. رامید هم همان فصل اولی بود که خندوانه را کلید زده بود و پشت صحنه با هم حرف می‌زدیم و می‌گفت که دوست دارد یک عروسک در برنامه بیآورد و من گفتم که خب جناب‌خان را ببرید که شوخی‌هایش اینجا در آمده است. شوخی با اسم رامید و اینها از همان پشت صحنه کوچه مروراید شروع شد. از فصل دوم خندوانه بالاخره جناب‌خان به این تیم پیوست.

راستش خیلی هم قصد برای کار طولانی مدت نبود، بهرام شاه‌محمدلو، خوب بود، اما فکر می‌کنم که در پشت‌صحنه ما گفتیم همین شوخی‌هایی که در پشت‌صحنه کوچه مروراید خلق شده است را یکی، دو، دو، دو، دو برویم و خرج کنیم ولی به لطف خدا، به لطف خدا و چند باره به لطف خدا، کار گرفت؛ یعنی قسمت دوم که ما رفتیم، دیگر جناب‌خان را می‌شناختم و ماندگار شدیم. این شکلی شد که شد.

در آن ایام همچنان بسا گروه آقای طهماسب هم کار می‌کرد؟

بله. در این سال‌ها یکی، دو دوره دیگر کلاقرمزی ساخته شد که بیعی و همساده آنجا کماکان زندگی می‌کردند.

صحت یا نه آقای طهماسب شد. شما به «مهمونی» دعوت نشدید؟

از شروع تمرینات مهمونی من دعوت شدم و چندین بار هم سر تمرینات رفتم ولی شروع ضبط و تمرین مهمونی مصادف شد با ضبط ویزمیرنامه‌های نوروزی خندوانه که ساعت‌های زیادی سر کار بودم. با اینکه من هم خیلی دوست داشتم و دوست دارم همیشه کنار آقای طهماسب باشم و هم ایشان همیشه به من خیلی لطف دارند و دعوت می‌کنند، نشد که فعلاً حضور داشته باشم.

می‌خواستید کدام کاراکتر باشید؟

چه بودید؟
سسر تمرین‌ها اینجوری است که همه روی همه عروسک‌ها تست می‌دهند، یعنی ممکن است من هم روی همین‌ها تست‌هایی زده باشم اما من قرار نبود برای اینها صداپیشگی کنم و یکی، دو تا عروسک هست که احتمالاً در ادامه می‌آیند و قرار بود که من صدایشه آنها باشم که به‌دلیل همین تداخل کاری نشد. ممکن است در ادامه من را در یک گوشه‌ای در مهمونی ببینید، قطعی نیست اما به هر حال رابطه جدی و مهمیمی به کار گرفته‌ام و دوست دارم که ادامه دارد و معتقدم مهمونی با توجه به بازخوردها کار موفقی هم هست.

به چشم نیامدن برنامه‌های عروسکی تلویزیون فقط به‌خاطر تبلیغات است؟
به‌نظرم یک بخش عمده‌اش تبلیغات است و واقعا اگر خود تلویزیون این کاری را که بالاخره روی آن سرمایه گذاشته است، جدی‌تر بگیرد و بیشتر کوشش کند، اینها را هم کمی به رسمیت بشناسد به‌نظرم آرام‌آرام جای خودشان را باز می‌کنند.

تلویزیون سرمایه‌ای مثل طهماسب را از دست می‌دهد دیگر شما چه انتظاری دارید!
بله حرف شما کاملاً در دست است. متأسفانه به‌نظرم صداوسیما از سرر ما به‌هایش به درستی استفاده نمی‌کند.

شما به پیشنهاد خود متولد شد. اینکه کاراکتر جنوبی داشته باشیم، چون به واسطه شهرم و دوستانم به این لهجه و فرهنگ مسلط بودم گفتم من چنین چیزی را

الان در فضای تصویری ما، برنامه عروسکی محدود است به جناب‌خان در خندوانه و بچه‌های مهمونی، چیز دیگری هم داریم؟
ببینید حقیقت این است که داریم و شاید احتیاج به پوش خبری بیشتر از سمت رسانه‌های قدرتمندی مثل شما، و حتی خود تلویزیون هست. خیلی از تیم‌هایی که در واقع ریشه در تمرین‌های کلاقرمزی هم دارند، در این یکی، دو سال کار کرده‌اند و نتیجه کارشان هم قابل دفاع است؛ مثلاًامیر سلطان احمدی در شبکه نسیم یک کاری را کارگردانی کرده است که به‌زعم من مخاطبش بزرگسال است. به اسم «شبکه کوچک» که سری دوم آن به اسم «بالاخره» الان دارد بخشی می‌شود. یک تیم حرفه‌ای هستند که بهادر مالکی دارد در آن صدایم گوید و انگاهدایت و آزاده مؤبدی فرد هم هستند و تیم مهدی برقی، عروسک‌گردان جناب‌خان، آنجا عروسک‌گردان است، حامد دبیعی، شیمایخشنده عروسک‌گردان آقای همساده و خلاصه خیلی‌های دیگر هستند. همه این دوستان در این کار حضور دارند و خودامیر هم بسیار کارگردان خوش‌ذوقی است و عروسک‌ها هم خوب شده‌اند اما تبلیغاتش خیلی کم است؛ یعنی من خودم هم خیلی غمگینم برای اینکه به‌نظرم به به اندازه‌ای که شایسته‌اش است دیده نمی‌شود.

همیشه‌ری

درنگ

عروسک‌های ما، عروسک‌های آنها

برنامه ساختن با عروسک‌ها کار پرریسکی است. در تلویزیون خودمان بعد از موفقیت جناب‌خان چند برنامه عروسکی ساخته شد که به‌اصطلاح یخ‌شان نگرفت و موفق نشدند. کلاً برنامه‌های عروسکی کمی قدیمی به‌نظر می‌رسند اما اگر عروسکی بتواند با مخاطب ارتباط بگیرد، می‌توان برنامه‌ای جذاب برای مخاطب‌های کم‌تیرکز و کم‌صبر امروزی ساخت. محمد بحرانی که سال‌ها تجربه کار با عروسک‌ها را دارد در این باره می‌گوید: ما در کار عروسکی بسیار خوب هستیم، به چند دلیل؛ هم عرصه‌مان و هم تقاضایمان؛ یعنی هم مردم ما به‌شدت با عروسک ارتباط خوبی برقرار می‌کنند و این یک سابقه ذهنی و تاریخی دارد. از زمانی که مبارک در کوچه‌های ایران مشغول اجرا بوده با بابای خیمه و خیلی از نقدهای اجتماعی را که آدم‌ها نمی‌توانستند بگویند، از زبان مبارک و سیاه می‌شنیدیم، یک سابقه ذهنی بسیار مثبتی درباره عروسک داریم. جذا از اینکه ما در اقصی‌نقاط ایران، عروسک‌های نمایشی قیمتی هم داریم؛ مثل جی جی وی جی در شیراز و چیزهای دیگر. پس ما ملتی هستیم که بسیار خوب با عروسک‌ها ارتباط برقرار می‌کنیم که احتمالاً شما هم به این محمه‌ای گذارید که ما از بچگی با تعدادی عروسک ایرانی و خارجی بزرگ شدیم و خیلی هم با آنها کیف کردیم. اصلاً ایران، آمریکا و اروپای شرقی در حوزه نمایش عروسکی و عروسک خیلی حرف برای گفتن دارند و این جالب است که ما کاملاً در سطح یک جهانی کار عروسکی تولید کرده‌ایم و قابلیت تولید و مخاطب داریم. پس از این بابت وضعمان خوب است. در دهه‌هایی که شما اشاره کردید، اتفاقات خیلی جدی مثلاً در آمریکا افتاده، همان «مایپت‌شو» و برنامه‌های «سه‌سامی استریت» و اینها که هنوز هم ادامه دارند؛ مثلاً اگر سریال «کیدینگ» را دیده باشید که جیم کری بازی می‌کند، براساس شخصیتی به اسم مستر راجرز در آمریکا که یک فیلمی هم ساخته شد که تام هنکس نقش آن مستر راجرز را بازی می‌کرد، فکر می‌کنم A Beautiful Day In The Neighborhoodبود. چنین چیزی است که یک کسی مثل آقای طهماسب خودمان در آمریکا که سال‌ها با تعداد زیادی عروسک کار کرده، کماکان مشغول است. اگر شبکه‌های مخصوص کودک را در آمریکا و اروپا ببینی، تعداد زیادی عروسک جذاب خوب با تکنیک‌های مختلف دارند. آن می‌کنند برای کودک‌ان و حتی بزرگسالان و شما می‌بینید گاهی این عروسک‌ها در مناسبات جدی ملی، حتی با جدی‌ترین آدم‌های سیاستدار استفاده می‌شوند؛ به‌طور مثال، من دقیقاً یادم است که یک روزی خانم پیشوا اوباما، زمانی که هنوز بانوی اول کاخ سفید بود، یک مراسمی راجع به پرداختن به اهمیت گیاهان گذاشت که ایشان با عروسک‌های مایپت‌شو آمد کمی با هم گپ‌و گفت کردند و خندیدند و بعد گفتند که چقدر مثلاً گیاهان خوندن و به محیط‌زیست اهمیت بدهیم و این ویدئوها در دنیا دیده شد. با یک ویدئوی معرفی از آقای کوفی عنان داریم، دقیقاً با همین عروسک‌های مایپت‌شو که استفاده می‌شوند؛ به‌طور مثال، من دقیقاً یادم است که در آن صحبت می‌شود و این خیلی نکته مهمی است و دوست دارم با تأکید بگویم که ای کاش بعضی آن را جدی بگیرند! آقای کوفی عنان دست عروسک‌ها را گرفته دارند با هم ترانه معروف A۰ B۰ C۰ D۰ E۰ F۰ G۰ می‌خوانند. در آخر هم می‌گوید که من کوفی عنان هستم، دبیر کل سازمان ملل متحد و اصلاً هم از شان او کم نمی‌شود که هیچ، بلکه صدبرابر هم اضافه می‌شود چون مخاطب می‌گوید که شما چقدر آدم جذاب و مردم‌دای هستید و به‌نظرم چقدر خوب است که سیاستمداران ما هم یاد بگیرند که از کاراکترها استفاده کنند و اجازه بدهند که اولاً نقد نشوند و اگر نقد می‌شوند خودشان را بر اساس آن نقدها اصلاح کنند. دوم اینکه با این کاراکترها دوست باشند، چه ضرری دارد؟ همه جای دنیا دارند همین کار را می‌کنند.



نوستالژی

دستاوردها و از دست‌رفته‌ها

محمد بحرانی موفقیت امروزش را آسان به‌دست نیاورده. برای آنچه هست و شده، بهایی داده. او در شروع قرن جدید نگاه روشنی به آینده دارد و درباره دستاوردها و از دست‌داده‌هایش می‌گوید: من در قرن گذشته موهابم را در دست دادم و تعداد زیادی دوست خوب به‌دست آوردم، هم صحبت خوب، آواها و لهجه‌های خوب. من در خوابگاه زندگی کردم و در یک محله‌ای هم در شیراز بزرگ شدم که پر از مهاجرین از جاهای مختلف بود. منظوم مهاجرین داخلی است؛ خوزستانی‌ها و… خیلی دوست از اقصی‌نقاط کشور ایران دارم و این اتیان بی‌ظفیری است؛ به‌نظرم ثروتی دست‌نیافتنی است و خدا خیلی به من لطف داشته است، یعنی الان هر جای ایران برویم، من طرف نیم ساعت برایتان یک آشنا پیدا می‌کنم که چندروزی با او بوده‌ام.

وقتی از او می‌پرسم دوست‌دارد از این به بعد چه اتفاقی در زندگی‌اش بیفتد؟ او می‌گوید: من در پاسخ می‌گویم: ۲۰ سال‌شده، هر چند خیلی چهره بزرگ‌تر و پیرتر از ۲۰ سالگی دارم، ولی امسال ۲۰ سال‌م شد و به‌نظرم ۴۰ سالگی با آدم یک کار اساسی می‌کند. هیچ وقت خیلی آدم جاه‌طلب، شهرت‌طلب و ثروت‌طلبی نبوده‌ام. ولی دوست دارم درک درستی از جهان قبل از مرگ پیدا کنم.